



خواب آشفته بازگشت به گذشته

گفت و گو با: عبدالکریم سروش

اعتماد ملی، ش ۲۳۲، ۸۵/۸/۲۸



چکیده: این گفت و گو درباره عقب ماندگی و ناکامی جهان اسلام است. ایشان تنبیه به عقب ماندگی را پس از مواجهه ایرانیان با غرب می‌داند و معتقد است: مواجهه می‌بایست با اندیشه‌های فلسفی و علم تجربی صورت می‌گرفت تا ما را از عقب ماندگی نجات دهد. غرب‌ستیزی نوعی واکنش هویتی به وجه استعماری غرب بود که رنگ و بوی اسلامی و جهانی به خود گرفت و نوعی بازگشت به گذشته بود. درحالی‌که ما باید به شناخت غرب و مفاهیم جدید می‌پرداختیم. ما در دنیای مدرن زندگی می‌کنیم و چاره‌ای جز تمسک به دستاوردهای مدرنیته برای حل معضلات و اداره زندگی نداریم، هر چه مدرن‌تر شویم نسبت به گذشته کامیاب‌تر می‌شویم. باید با تحمیل آگاهی‌های مدرن چهره زندگی را تغییر دهیم و میزان کامیابی‌ها را افزایش دهیم.

○ شما مدتی است که به بحث از «ناکامی مسلمانان» پرداخته‌اید. سابقه بحث از ناکامی، انحطاط یا عقب‌ماندگی مسلمانان و ایرانیان به دوره قاجار می‌رسد. می‌خواستیم پرسیم با توجه به تأملاتی که در این باره داشتید، نگاه به ناکامی‌ها و تأمل در آن در ایران چه ویژگی‌هایی داشته و چه آسیب‌هایی به همراه داشته است؟

● توجه و تنبیه مسلمانان و بالخصوص ایرانیان به قصه ناکامی و انحطاط، تنبیه دیرینی است. از هنگامی که مشروطه وارد ایران شد و آرای سیاسی نوین در ایران مطرح شد، نه تنها روشن‌فکران ما، بلکه روحانیون ما هم با پاره‌ای از آرای جدید، آن هم آرای جدید سیاسی آشنا شدند. این هم خوب بود و هم خوب نبود؛ خوب بود، چون نوعی آشنایی با اندیشه‌های

زمانه بود که تحرک آفرین بود، چنان که می‌دانیم بعضی از روحانیون به جد کمر همت بستند و وارد عرصه مبارزات سیاسی شدند.

بر علیه بی‌عدالتی‌های دوران قیام کردند، همگام با مردم خواستار عدالت‌خانه و خواستار قانون شدند. حتی پاره‌ای از علمای بزرگ مثل مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی با علم به این که مشروطیت ذاتاً دینی نیست و نوعی سکولاریسم در آن نهفته است، از آن پشتیبانی کردند و یک نظم آرمانی عادلانه دنیوی را خواستار شدند.

○ شما گفتید این آشنایی خوب بود، اما مثل این که دربارهٔ آسیب‌هایش هم بحثی داشتید؟

● بله؛ گفتم هم خوب بود و هم خوب نبود. این خوب نبودن به این دلیل است که ای کاش مواجهه جدی ما با اندیشه‌های جدید از طریق فلسفه و از طریق علم تجربی صورت می‌گرفت. آشنایی ما با علم، با فلسفه و با تکنولوژی مغرب زمین، بسیار ابتدایی بود و مطلقاً از این مسیر و از این دریچه‌ها با اندیشه‌های جدید آشنا نشدیم.

ابتدا انسان به تأمین و رفع حاجات اولیه می‌پردازد و پس از این که آن حاجات مرتفع شدند، به حاجات عالی‌تر روی می‌آورد. حاجات اولیه هر جامعه‌ای و هر انسانی غذا، مسکن، سلامتی و بهداشت و امثال آن است. به همین دلیل در ابتدا پاره‌ای از طبیبان فرنگی وارد ایران شدند. از اولین علوم می‌که دانشجویان ما با آن آشنا شدند و در دارالفنون آموخته شد، طب و داروسازی بود. دوم این که این احساس استغنائی که ما داشتیم (و متأسفانه همچنین داریم و معتقدیم که هنر نزد ایرانیان است و پس. و خیال می‌کنیم خصوصاً در فلسفه و دین ما برترین مکتب و برترین مشرب را داریم). این البته اجازه نمی‌داد که به سوی دیگران آغوش بگشاییم و طالب درک و فهم اندیشه‌های آنها باشیم. معتقدم که اگر این مراوده در حوزه علمی بود، در حوزه فلسفه بود، البته ما مبناسازی دقیق‌تری برای مدرن شدن و برای غرب‌شناسی پیدا می‌کردیم و آن‌گاه اندیشه‌های سیاسی همه بر آن زمینه‌ها می‌نشست و گره‌ای از کار فرو بسته ما می‌گشود. در همین برخوردها بود که رفته رفته، پاره‌ای از هوشمندان و دردمندان ما با قصه انحطاط به‌طور جدی روبه‌رو شدند و دیدند که در نقطه‌ای از کرهٔ زمین اتفاقی افتاده و ما مدت‌ها بی‌خبر بودیم و اکنون آنها فاصله‌ای با ما پیدا کرده‌اند که پرکردن این فاصله بسیار مشکل است.

بازتاب اندیشه ۸۰

۸
خواب آشفته
بازگشت به
گذشته

بحث دربارهٔ این که ایراد چه بود؟ و ما چه کم داشتیم که به چنین روزگاری مبتلا شدیم؟ هم در مقام دردشناسی و هم در مقام دادن درمان و علاج درد، فراوان بحث شده است. در مقام علاج؛ سیدجمال اسدآبادی فی‌المثل معتقد بود که، ما نیروی نظامی مان را از دست داده‌ایم و اگر نیروی نظامی را تقویت کنیم؛ اگر یک ارتش نیرومندی داشته باشیم چه بسا که بتوانیم از استعمار از زیر دست بودن رهایی پیدا کنیم و خود را به قافلهٔ کشورهای پیشرفته برسانیم. اما

مرحوم عبده رفته رفته متوجه شد که، کار با یک ارتش نیرومند درست نمی‌شود، چون خود ارتش نیرومند فرزند نیرومندی‌های دیگری است و به این نتیجه رسید که درک مسلمانان از دینشان و از اسلامشان درک ناقص و انحطاط آفرینی بوده و باید به علاج آن پرداخت.

○ اما آقای دکتر ما کشورهایی را هم می‌شناسیم که بدون این که سنت فلسفی قوی داشته باشند و هم اکنون نیز در حوزه فکر و علم جایگاهی داشته باشند، صرفاً از راه استفاده از فرآورده‌های علم و فکر وارد این منظومه شدند، مثل برخی از کشورهای اروپای شمالی یا حتی ژاپن!

● به تقسیمات امروزی کشورهای اروپایی نظر نکنید. در گذشته تعدادشان بسی کمتر از اینها بوده است. مرزها بسیار تغییر کرده است. قبر حکیم آلمانی کانت، اکنون در روسیه است. در مورد مدرن شدن ژاپن تئوری پردازی بسیار شده است. یکی از آنها این است که ژاپن، سنت نداشت، یعنی سنت دست و پاگیر و لذا با عزم بر مدرن شدن، ظرف خالی وجود خود را، آسان از دستاوردهای نوین پر کرد. توجه کنید که سنت دو نقش دارد؛ یکی تکیه گاه و دیگری زنجیر.

○ پرسش دیگری که پیش می‌آید درباره نوعی غرب‌ستیزی است که از دل چنین بحث‌هایی به وجود آمد، یعنی به جای بحث بر سر این که چگونه این فاصله کم می‌شود و ناکامی‌ها پایان می‌گیرد، یک ستیزی با غرب به وجود آمد، مشخصاً کسانی مثل جلال آل احمد.

● آنچه که من در کار مرحوم آقای جلال آل احمد می‌بینم، نوعی ابراز و احراز هویت در مقابل غرب است، غربی که ایران و کشورهای اسلامی و شرقی را لگدکوب، تحقیر و استعمار کرده و هویشان را از آنها ستانده و آنها را «هیچ کس» کرده است. در مقابل چنین عملی انسان زمین خورده و شکست خورده ابراز هویت می‌کند و یکی از راه‌های ابراز هویت نفی طرف مقابل است، کار آل احمد این است. البته آل احمد الهام گرفته از کار فردید است، سخنان فردید، هم غرب ستیزانه بود، هم جبرگرایانه، من از این حیث است که رأی او را رأی منحطی می‌دانم و رأی خطرناکی هم می‌دانم.

فردید و شاگردان او که اکنون تقیه می‌کنند، واقعاً تاریخ غرب را تاریخ سلطه متافیزیک می‌دانستند و رویشان نمی‌شد بگویند و حالا هم رویشان نمی‌شود (به دلیل کاسب کاری سیاسی) بگویند حضور دین در انقلاب اسلامی عین سلطه متافیزیک است، که عین غرب زدگی است. غرب زدگی آنها غرب زدگی سیاسی نبود، یا دست کم در درجه اول این نبود، متافیزیک زدگی بود! به همین سبب است که می‌گوییم آل احمد، روح این فکر را نگرفت و فقط جنبه سیاسی اش را گرفت، ولی چون روح آن نظریه، یک روح جبرگرای مطلق و خشن است، آل احمد هم موفق به دادن راه حلی نشد. یک جنبه از جنبه‌های تطفن به انحطاط، انگشت تأکید بر هویت نهادن بود. از این هویت آگاهی، نوعی غرب ستیزی (به تعبیر شما)

هم زاده شد. غرب‌ستیزی البته معنای محصلی نزد روشن‌فکران مانداشت؛ اما نزد متدینان داشت. انعکاس دینی این غرب‌ستیزی هویت آگاهانه در اردوگاه دین‌داران عبارت بود از، نوعی غرب‌ستیزی مسلحانه که نام جهاد هم بر آن نهادند و میراث بران این اندیشه را هم ما امروز در جهان می‌بینیم. به‌طور کلی در اردوگاه دین‌داران، این غرب‌ستیزی ترجمه شد به چیزی که من نام آن را زنده شدن اسلام هویتی می‌نامم.

این وضعیت تحقیرشدگی باعث می‌شود برای مبارزه با آن پرچمی به نام اسلام، هویت را بلند کنند. شکل‌های مبارزه را هم خودشان تشخیص می‌دهند. نامش را هم می‌گذارند دفاع از اسلام، ولی این که نتیجه آن مبارزات آیا به نفع اسلام خواهد بود، حرف دیگری است. در این فصل پیش از این که اسلام مطرح باشد، خودشان مطرح‌اند.

○ در بحث‌هایتان به مغالطه‌هایی اشاره کرده‌اید و از افتادن در دام مغالطه‌ها پرهیز داده‌اید، یکی از این مغالطه‌ها را هم بازی با مفاهیم بزرگ مثل سنت و مدرنیته خوانده‌اید، تأکید هم کرده‌اید که اینها را خدا نساخته و مورخان ساخته‌اند. آیا این بحث به نوعی پرهیز از مفهوم سازی نیست؟

● هشدار من متوجه این است که ما گاهی این ابزارها را با خود واقعیت اشتباه می‌کنیم و تصور می‌کنیم چنین چیزهایی فی الواقع وجود دارند. ما مفاهیمی می‌سازیم و از طریق آنها و در پرتو آنها طبیعت و جامعه را تحلیل و تبیین می‌کنیم، ولی در میانه کارگویی فراموش می‌کنیم که این مفاهیم، ساخته‌های ما هستند و آنها را عین حقیقت و واقعیت می‌پنداریم. من با توجه به این خطا و این مغالطه بود که آن نکته را گوشزد کردم.

یکی از مغالطه‌ها در بحث انحطاط یا ناکامی مسلمانان چیزی است که فرنگی‌ها به آن می‌گویند «شخصیت بخشی به تاریخ» (personification)، یعنی تاریخ را چنان تصویر کنیم که گویی شخصی به راه افتاده؛ به این نیت که به اینجا که ما نشسته‌ایم برسد و تمام حوادث را چنان ردیف کنیم و پشت هم بچینیم و آرایش بدهیم که گویی یک شخصیت دارای انگیزه، نیت و آگاهی در حرکت بوده است تا به منزلگاه امروز وارد شود. چنین تفسیری بسیار ساده‌لوحانه و غلط افکن است. نیز اگر احوال امروز را ترازوی دآوری گذشتگان کنیم و بر آنان طعن بزنیم که چرا مثل امروزی‌ها فکر نمی‌کردند... اینها خطاهایی است که من هشدار داده‌ام نباید گرفتار آنها شد. یکی از این مغالطه‌ها هم به کار گرفتن ناشیانه مفاهیم بزرگ و برخاسته‌های مورخان است. مغالطه شخصیت بخشی به غرب، در اینجا دقیقاً شکل گرفته است. چنین شیوه شخصیت بخشی برای شعرا خوب است؛ ولی برای یک متفکر، سم قاتل است. شما تا هزار سال دیگر می‌تکرار کنید: سنت، مدرنیته، آخرش نمی‌فهمید چقدر از این مشکل حل شده است.

تواضع علمی به ما الزام می‌کند که، دست از آن‌گونه سخن‌گفتن و نوشتن برداریم.

بازتاب اندیشه ۸۰
۱۰
خواب آشفته
بازگشت به
گذشته

مشکلات را ریز و خرد بکنیم. مفاهیمی را که به کار می‌بریم، با تعاریف دقیق و با بیان اجزا به کار بگیریم. مشکلات کوچکی را پیش روی خود بگذاریم. وقتی که با یک مفهوم با هویت عظیمی روبه‌رو هستیم، به همه چیزش نجسیم، کل‌گرایی بکنیم، چون به هیچ جانی رسمیم، در این صورت ما قدر زحماتی را که دیگران می‌کشند هم خواهیم دانست. دیده‌ام اغلب آنها که از سنت و مدرنیته در مملکت ما می‌نویسند و قلم می‌زنند، خدمات کسانی را که در تکنولوژی در زیست‌شناسی و امثال اینها می‌کوشند، به تمسخر می‌گیرند. خیال می‌کنند تا تکلیف مدرنیته را روشن نکنیم، اینها همه‌اش بیراهه رفتن است.

○ پس شما به کسانی مثل آقای آجودانی هم که تأکید بسیار بر بدفهمی و کج‌فهمی می‌کنند و این ریشه بسیاری از مشکل‌ها می‌دانند، یا به بحث لغزشگاه‌های زبانی نقد دارید؟

● مفاهیم در طول تاریخ همیشه سیال بوده‌اند، ما سیالیت مفاهیم را نمی‌توانیم مورد انکار قرار بدهیم. حتی در عرصه علوم دقیقه هم این چنین است.

○ وقتی می‌گوییم ناکامی از چه چیز یا چه چیزهایی صحبت می‌کنیم تا خود لفظ ناکامی هم گرفتار همان مغالطه بزرگ که گفتید نشود؟

● ما در دوران مدرن به دنیا آمده‌ایم. در دنیای مدرن به سر می‌بریم و زندگی می‌کنیم. مسائلمان را باید در همین جهان حل بکنیم و لذا این جهان را باید بشناسیم. آرزوی بازگشتن به دوران ماقبل مدرن، آرزوی محال است. خواب آشفته‌ای است که تعبیر نخواهد شد. من نمی‌دانم که بشر که از دوران سنتی گذشته و به دوران مدرن رسیده ترقی کرده، یا دچار انحطاط شده؟ برای من حقیقتاً روشن نیست و برای همین آگاهانه از کلمه انحطاط می‌گریزم! ترجیح می‌دهم کلمه‌ای که بار ارزشی کمتری دارد یعنی کلمه ناکامی را به کار ببرم.

○ آقای دکتر چنین نگاهی به منزله نادیده گرفتن این همه سال تجربه و کوشش‌های بشری و این همه استعداد‌های انسانی که به منصفه ظهور رسیده نیست؟

● من معتقدم که جهان جدید درست پایه‌های پدیده‌های افتخارآفرین چیزهایی را پدید آورده که شرم‌آفرین است! گذشتگان بی‌خبرتر بودند، اما دروغ کمتری هم در کار بود. امروزی‌ها باخبرتر هستند، اما دروغ بیشتری هم می‌شنوند. گذشتگان ابزار تکنولوژیک کمتری داشتند، لذا شرآفرینی شان کمتر بود. امروزه ابزار تکنولوژیک کارآمدتری دارند، لذا هم در خیرآفرینی و هم در شرآفرینی توان‌تر شده‌اند. به‌طور کلی توانایی جدیدی که بشر جدید به دست آورده، در هر دو مسیر متخالف می‌تواند حرکت کند: هم خیر هم شر، هم نیک هم بد، هم حق هم باطل.

حال همه اینها را که روی هم بگذاریم راه داوری را بر ما می‌بندد، ما را در داوری بسیار محتاط می‌کند که آیا واقعاً ما در جهان سعادت بخش‌تری زندگی می‌کنیم یا در جهان

بازتاب اندیشه ۸۰
 ۱۱
 خواب آشفته
 بازگشت به
 گذشته

سعادت‌ستان تری؟ اینها معنایش این نیست که علم جدید، از علم قدیم توانا تر نیست. مساله اینجاست که این توانایی چقدر به سعادت بشر کمک کرده است، یعنی به کمال قوه نظری و کمال قوه عملی او. وقتی که صحبت از جهان مدرن می‌کنیم، نباید فکر کنیم که لزوماً ما وارد جهان بهتری شده‌ایم. نه! این جهان مدرن هم اشکالات و ویژه خودش را دارد. اما برای بهتر کردنش به گذشته نباید برگشت و ضمناً هم به حال گذشتگان تأسف نباید خورد که آنها چقدر ناکام و بداقبال بودند، آنان دنیای خود را داشتند و دنیای ما دنیایی است که اکنون داریم و باید برای بهبود بخشیدن به وضعی که در آن هستیم کوشش کنیم.

حال صحبت از وضعیت تاریخی مسلمان این است: این ناکامی است و نه لزوماً همه جا انحطاط. گرچه انحطاط هم ممکن است دیده شود و من منکرش نیستم. اما نام کلی انحطاط بر همه و جوه نهادن درست نیست؛ مخصوصاً وقتی که این انحطاط همراه می‌شود با پاره‌ای از تحلیل‌ها که به نظرم سراپا ناصواب است. ببینید مثلاً یک آقایی با تقلید پاره‌ای اندیشمندان فرانسوی تز «امتناع تفکر» را مطرح کرد و حرفش این بود که مسلماً آنها به دلیل دین‌داری دچار امتناع تفکر هستند.

در نوشته فیلسوفان فرانسوی بسیار دیده می‌شود و آقای محمد ارکون هم در نوشته‌ها و سخنان خودش این راز یاد به کار می‌برد. بعد آقایی آمد که تئوری امتناع تفکر را گرفت و بسط داد و خصمانه با دین درافتاد. ببینید هر نظام فکری با خودش یک امتناع تفکر هم می‌آورد. یعنی شما را وارد یک فضایی می‌کند که، پاره‌ای سؤالات در آن فضا قابل مطرح شدن است و پاره‌ای از آن سؤالات مطرح نمی‌شود. اختصاص به دستگاه دینی هم ندارد، هر دستگاه فکری همین طور است، ولی یک عده‌ای از ابتدا چون با دین مشکل داشتند این نظر را گرفتند و بلافاصله بر منظومه فکر دینی تطبیق کردند و آن را انحصاراً از آن منظومه فکر دینی دانستند. هر نظام فکری یک فضاهایی را باز می‌کند، یک فضاهایی را می‌بندد. پرسیدنی و ناپرسیدنی اختصاص به تفکر دینی ندارد. اگر وجود ناپرسیدنی‌ها علت اصلی انحطاط باشد، پس تمام عالم و آدمیان دچار انحطاط‌اند! هر نظام فکری که شما در نظر بگیرید، یک نوع امتناعی را بر پیروان خود تحمیل می‌کند. حالا کسانی آمده‌اند و مفهوم نامفهوم «تصلب سنت» را هم بر این امتناع افزوده‌اند و معجون مخنی را ساخته‌اند که نه ماده دارد نه صورت! از آن طرف تاریخ عرصه ضرورت‌ها نیست بلکه عرصه امکانات است! عرصه ممکن‌هاست! از اول نوشته نشده که نظامی سرنوشت تاریخ را رقم بزند و نظام دیگری همیشه در بن‌بست بماند. اگر ما دچار ناکامی شده‌ایم، ناکامی سرنوشت اجتناب‌ناپذیر تاریخی‌مان نیست. یک پدیده ممکن بوده است، این پدیده ممکن می‌تواند به یک پدیده ممکن دیگر بدل بشود. این ایده، ما را از چنگال دترمینیسم (determinism) خشن رهایی

بازتاب اندیشه ۸۰
۹۲
خواب آشفته
بازگشت به
گذشته

می‌بخشد. البته عمل را نباید فراموش کنیم، زیرا در همین عمل‌هاست که فرصت‌های تاریخی پیش می‌آید و راه عبور را نشان می‌دهد.

○ شما سه ویژگی برای مدرنیته بر شمرده‌اید؛ یکی علوم تجربی، یکی تکنولوژی و سومی حق و معتقدید که به هر حال علوم تجربی و تکنولوژی وارد کشور شده است، اما در زمینه حق مشکل داریم. با این حساب آیا می‌توانیم بگوییم ناکامی ما در واقع یک ناکامی حقوقی است؟

● ما هم می‌توانیم به تشخیص خودمان روی عناصری که داریم یا باید داشته باشیم، انگشت تأکید بگذاریم. من همان طور که می‌دانید واقعاً معتقدم که می‌توانیم گزینش بکنیم و اساساً تا به حال نیز گزینش کرده‌ایم. من معتقدم که در عرصه سیاست مفهوم محوری و فربه، مفهوم حق است، تمام بنای آنها و نهادهای مهم سیاسی جدید بر مفهوم حق بنا شده است. اگر ما بخواهیم وارد مدرنیته سیاسی بشویم، غیر از این راهی نداریم. تا مفهوم حق بین ما مثل مفهوم ناموس مثل مقوله شرافت اهمیت پیدا نکند، نهادهای مدرنمان معنایی نخواهد یافت و جز اسم‌های بی‌مسما نخواهد بود.

○ به این نکته اشاره کرده‌اید که اگر مواجهه ما با مدرنیته، از طریق مواجهه علمی و فکری بود وضعیت بهتری داشتیم، همچنین درباره ناکامی مشروطه هم به گونه‌ای دیگر به این بحث اشاره کرده‌اید که مشروطه بدون این که علوم تجربی و تکنولوژی وارد شده باشد، طرح شد و به همین دلیل ناکام ماند. این پرسش پیش می‌آید که اکنون که ما همه با علوم جدید آشنایم و هم از تکنولوژی استفاده می‌کنیم، چرا این ناکامی کماکان با ما است؟

● ما نسبت به دوره مشروطه امروز کامیاب‌تریم، چون پاره‌ای مفاهیم را رفته رفته شناخته‌ایم. در دوره مشروطه «حق» مطرح نشد، به جایش قانون مطرح شد.

مرحوم مستشارالدوله کتاب یک کلمه را نوشت و گفت که در مان همه دردهای ما در یک کلمه نهفته است و آن «قانون» است. او حرف حقی می‌زد، ولی یک نکته از نوشته او غایب بود. روح قانون جدید، حق است. انسان حق اندیش و حق مدار انسان دوره جدید است که این حق در صورت قانون ظاهر می‌شود. در آن دوره این حق مدار بودن انسان را نمی‌بینیم. مع الوصف با قانون آشنا شدیم و آشنا هستیم، صورت قانون و مفهوم تبعیت از قانون را گرفتیم. اما قانونی که روحش «تکلیفی» بود در حالی که باید روحش حقی باشد. این آگاهی‌ها، آگاهی‌های میمونی است.

● اشاره

۱. ایشان مدعی می‌شود که روحانیون از جمله آخوند خراسانی در نهضت مشروطیت، با علم به سکولار بودن ذات مشروطیت برای بوجود آوردن نظم دنیوی، از آن دفاع کردند.

برخلاف این ادعا که چنین القاء می‌کند روحانیت طرفدار مشروطیت از موضعی دنیوی به تأیید مشروطیت پرداخته‌اند، آثار و موضعی که از علماء دخیل در نهضت مشروطیت مثل مرحوم آخوند خراسانی و نائینی دفاع آنان مبتنی بر اصول و معارف دینی بوده است. اصل تنزل تدریجی (مالایدرک کلمه لایترک کله) اقتضا می‌کند وقتی حکومت و نظم آرمانی در حد ولایت معصوم و نایب عام او امکان ندارد، نظمی که مشکل کمتری دارد و نزدیک‌تر به نظم آرمانی است استقرار پیدا کند. آنان مشروطیت را به دلیل محدود کردن ظلم حاکمان به مبنای دینی که عدالت را شرط زندگی مطلوب سیاسی می‌داند نزدیکتر می‌دیدند. بنابراین نگاه آنان کاملاً دینی بود و از موضع دین به مفاهیم مشروطیت می‌نگریستند، به هیچ عنوان نمی‌توان نظر آنان را به مفاهیم و شعارهای مشروطیت دنیوی و سکولار دانست.

۲. مواجهه ما با غرب را دلیل آشنا شدن مان با درد عقب ماندگی و تکاپو برای چاره‌جویی آن دانسته که اگر از زاویه علم و فلسفه می‌بود، گره‌های فروبسته کارمان باز می‌شد و نسبت به امروز کامیاب‌تر می‌شدیم و اگر استغناطلبی‌های ما نبود، این ارتباط راحت‌تر برقرار می‌شد و مانند ژاپن که به دلیل نداشتن سنت قوی توانستند مفاهیم مدرن را اخذ کنند و وارد عرصه مدرنیسم شود، ما نیز مدرن می‌شدیم. چنین سخنانی حاکی از نوعی ارزش‌گذاری مثبت نسبت به غرب است و بر این فرض استوار است که، ما باید مدرن می‌شدیم و در این راه از سنت و گذشته دست می‌شستیم.

۳. مدرنیته در نظر ایشان نه باور مثبت دارد و نه منفی، یعنی بشر امروز مدرن‌تر شده است. ابزار بهتری برای زندگی در دسترس قرار گرفته است؛ ولی لزوماً سعادت‌مندتر از گذشته نیست. در عین حال تأکید می‌کند که، در دنیای مدرن باید مشکلات و مسایل را با فکر و ابزار مدرن حل کرد نه با ابزار و افکار گذشتگان. در این رابطه باید گفت؛ روشن‌فکران، از ابتدای آشنایی با غرب و اندیشه‌ها و ابزار مدرن برخی شیفته شدند و برخی در حال تردید ماندند با دست پس زدند و با پا پیش کشیدند، در جای جای این گفت‌وگو رد پای تردید و شیفتگی را می‌توان مشاهده کرد.

۴. غرب ستیزی را حاصل مواجهه با غرب که در لباس استعمار وارد شرق شد می‌داند و باعث شد شرق تحقیر شده و زمین خورده، برای ابراز هویت به نفی بپردازد. در این رابطه باید گفت؛ ما نیز با این نکته که غرب ستیزی معنای محصلی نزد روشن‌فکران نداشت و ندارد موافقیم؛ اما این اتهام را که متدینان بیشتر در فکر بلند کردن نام خودشان بودند تا زنده کردن اسلام، بی‌دلیل می‌دانیم؛ شاید برخی چنین بوده‌اند. ولی اکثر مبارزات استعمار ستیزانه که در جهان اسلام از سوی مبارزان آگاه و شجاعی مثل امام خمینی علیه السلام و آیت الله کاشانی علیه السلام صورت گرفته، هدفی جز اعتلای نام اسلام و مسلمانان نداشته است.

بازتاب اندیشه ۸۰

۱۴

خواب آشفته
بازگشت به
گذشته

۵. ایشان معتقد است که ما در غرب‌شناسی دچار مغالطه‌های مفهومی شده‌ایم و از طرف دیگر دچار آفت شخصیت‌بخشی به تاریخ شده‌ایم، ما نیز با ایشان موافقیم که مسیر تاریخ جبری نیست، اما از این سخن چگونه می‌توان توطئه‌گری استعماران غربی را نفی کرد و نادیده گرفت؟! در طول تاریخ معاصر از ۱۵۰ سال قبل تاکنون کشورهای غربی با مسلمانان به ویژه با ایران این‌گونه برخورد کرده‌اند. همچنین در این نکته که برای شناخت غرب و مفاهیم جدید مثل مدرنیته باید اجزاء آن را یک به یک بازشناسی کرد، شکی نیست؛ ولی از این نکته چگونه می‌توان روح حاکم بر مدرنیته و مسیر کلی آن را نادیده گرفت و انکار کرد، اجزائی که بی‌ارتباط با یکدیگر بوده و نتوانند یک کل را تشکیل دهند راهی به کامیابی ندارند و نیز کلی که اجزاء آن نامعلوم و نامشخص باشند گرهی از کار نخواهد گشود. کل‌نگری صرف و جزء‌نگری تنها هر دو مردودند.

۶. ما نیز با ایشان موافقیم که اگر ما دچار ناکامی شدیم، ناکامی سرنوشت اجتناب‌ناپذیر تاریخی‌مان نیست و برای جبران ناکامی‌ها هم می‌باید دست به عمل بزنیم و از میان راه‌های موجود دست به گزینش بزنیم، اما در این‌که این گزینش لزوماً باید از میان مفاهیم مدرنیسه غربی مثل مفهوم «حق» در عرصه حقوقی و سیاسی باشد، جای تأمل دارد. زیرا این نیز خود نوعی جبرگرایی تاریخی است. چرا ما باید حتماً از میان این مفاهیم و راه‌حل‌ها برگزینیم؟! آیا راه حل و گزینه دیگری وجود ندارد؟! چرا نمی‌توان با باز تعریف سنت و داشته‌های گذشته خویش، با توجه به مقتضیات زمان و مکان، راه‌حل‌های جدیدی به دست آورد؟! به نظر می‌رسد تا از حیرانی و شیفتگی نسبت به غرب و مفاهیم و زندگی غربی‌رهایی پیدا نکنیم، راهی به پیشرفت نخواهیم یافت؛ زیرا تا استقلال فکری و عملی پیدا نکنیم و باور نداشته باشیم که ما نیز می‌توانیم تفکر کنیم و زندگی مخصوص به خود را با توجه به دین و سنت و تمدن خویش پایه‌ریزی نمائیم، تولید علم که پایه و اساس زندگی ماست، صورت نخواهد گرفت و بدون علم پیشرفتی حاصل نخواهد شد. موتور محرکه پیشرفت علم و تولید علم خصوصاً در علوم انسانی است و جامعه‌ای که خود را ناچار بپندارد و چاره‌ای جز انتخاب یافته‌ها و داشته‌های دیگران برای خویش نشناسد، راهی به سوی علم و تولید علم نخواهد یافت. با نفی گذشته نمی‌توان آینده‌ای روشن و کامیاب تصویر کرد. لباس عاریه‌ای دیگران افتخاری برای ما نخواهد داشت، همان قدر که تحجر و واپس‌گرایی موجب عقب ماندگی و ناکامی است؛ التقاط و خودباختگی هم موجب سکون و بی‌آرادگی و پس‌دقت می‌باشد.